

وزارت علوم، تحقیقات و فناوری



دانشکده: هنرهای کاربردی

پایان نامه تحصیلی جهت اخذ درجه کارشناسی ارشد

رشته: فلسفه هنر

موضوع:

بررسی مقایسه‌ای سبک و فرم در ادبیات و فلسفه

استاد راهنما:

دکتر محمدرضا ریخته‌گران

نگارش و تحقیق:

ابوالفضل توکلی شاندریز

خردادماه ۱۳۸۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وزارت علوم، تحقیقات و فناوری



دانشکده: هنرهای کاربردی

پایان نامه تحصیلی جهت اخذ درجه کارشناسی ارشد

رشته: فلسفه هنر

موضوع:

بررسی مقایسه‌ای سبک و فرم در ادبیات و فلسفه

استاد راهنما:

دکتر محمدرضا ریخته‌گران

نگارش و تحقیق:

ابوالفضل توکلی شاندریز

خردادماه ۱۳۸۹

تقدیم به:

همسر سخت کوش و فرزند نورسیده ام

تشکر و قدردانی

در این جا به رسم ادب، باید از همه کسانی که از کمک و یاری رساندن به نگارنده فرونگذار نکردند فروتنانه و صمیمانه سپاسگزاری کنم و امید داشته باشم که روزی این توان را بیابم که به جبران زحماتشان برخیزم؛ مگر نه این که «هل جزاء الاحسان الا الاحسان»؟

استاد گرانمایه و گرامی جناب آقای دکتر ریخته‌گران، که راهنمایی این تحقیق را عهده‌دار شدند و از صرف زمان گرانبهای خویش دریغ نکردند. جناب آقای دکتر بنی‌اردلان، مدیر محترم گروه فلسفه هنر دانشگاه هنر که بزرگوارانه به تصویب و انجام این نوشتار یاری رساندند. مدرس و مترجم عزیز جناب آقای دکتر مسعود علیا که طرح اولیه این تحقیق را از نظر گذراندند و در معرفی من به انتشارات ققنوس برای چاپ ترجمه کتابم با عنوان «درآمدی به نسبت فلسفه و ادبیات» لطف بسیار نمودند؛ کتابی که نقطه آغاز ورود من به این عرصه بود. و البته همسر ایشان و همشاگردی سابق‌مان سرکار خانم شمسینی که زمینه این آشنایی و همکاری را فراهم کردند. سرانجام همسر خستگی‌ناپذیرم که آن زمان که زمانه، سخت‌سخت گرفته بود، از دلگرمی دادن به من باز نایستاد. و دیگر استادان، دوستان و همشاگردی‌هایی که به لطف یا طعن در حق من سخن گفتند و بی‌التفات نماندند.

فهرست مطالب

چکیده	۱
پیش‌گفتار	۳
بخش اول: تعریف فلسفه و ادبیات و بررسی مقایسه‌ای آنها	۷-۵۹
۱-۱- فلسفه چیست؟	۷-۴۰
۱-۱-۱- درباب پرسش «فلسفه چیست؟»	۷-۱۲
۱-۱-۲- تعریف فلسفه و مسائل و موضوعات آن	۱۲-۲۴
۱-۱-۳- تفاوت فلسفه با علم و دیانت	۲۴-۲۷
۱-۱-۴- دلایل اختلاف در تعریف فلسفه و مسائل ناشی از آن	۲۷-۳۳
۱-۱-۵- وجوه اشتراک تعاریف فلسفه	۳۳-۳۸
۱-۱-۶- نتیجه‌گیری	۳۸-۴۰
۲-۱- ادبیات چیست؟	۴۱-۵۹
۱-۲-۱- درباب تعریف ادبیات	۴۱-۴۳
۲-۲-۱- نسبت فلسفه ادبیات و نظریه ادبی	۴۳-۴۶
۱-۲-۲-۱- نسبت فلسفه و ادبیات	۴۳-۴۴
۲-۲-۲-۱- درباره فلسفه ادبیات	۴۴-۴۴
۳-۲-۲-۱- درباره نظریه ادبی	۴۴-۴۵
۴-۲-۲-۱- نسبت نظریه ادبی و فلسفه ادبیات	۴۵-۴۶
۳-۲-۱- تعریف ادبیات از منظر فلسفه هنر (فلسفه ادبیات)	۴۶-۵۸
۱-۳-۲-۱- رویکرد برون‌نگرانه	۴۹-۵۵

- ۱-۲-۳-۲- رویکرد درون‌نگرانه ۵۷-۵۵
- ۱-۲-۳-۳- نظریه نهادی ۵۷-۵۷
- ۱-۲-۴- نتیجه‌گیری ۵۹-۵۸
- ۱-۳- مبانی اشتراک و افتراق فلسفه و ادبیات ۵۹-۵۹
- بخش دوم: تعریف فلسفه تحلیلی و پدیدارشناسی هرمنوتیکی و مقایسه آنها ۱۰۴-۶۰
- ۱-۲- نگاهی اجمالی به فلسفه تحلیلی و مبانی آن ۷۶-۶۰
- ۱-۱-۲- خاستگاه فلسفه تحلیلی و تعریف آن ۶۵-۶۰
- ۲-۱-۲- صورت‌های گوناگون فلسفه تحلیلی ۷۴-۶۵
- ۲-۱-۳- نتیجه‌گیری ۷۶-۷۵
- ۲-۲- نگاهی اجمالی به فلسفه پدیدارشناسی هرمنوتیکی در نزد هایدگر و گادامر ۱۰۳-۷۷
- ۱-۲-۲- درباب پدیدارشناسی ۷۹-۷۷
- ۲-۲-۲- درباب پدیدارشناسی هوسرلی (کلاسیک) ۸۵-۷۹
- ۳-۲-۲- درباب پدیدارشناسی غیرهوسرلی (غیر کلاسیک) ۸۵-۸۵
- ۴-۲-۲- پدیدارشناسی هرمنوتیکی در نزد هایدگر و گادامر ۱۰۳-۸۵
- ۱-۴-۲-۲- درباب هرمنوتیک ۹۱-۸۶
- ۲-۴-۲-۲- هایدگر و پدیدارشناسی هرمنوتیکی ۹۷-۹۱
- ۳-۴-۲-۲- گادامر و پدیدارشناسی هرمنوتیکی ۱۰۳-۹۷
- ۵-۲-۲- نتیجه‌گیری ۱۰۳-۱۰۳
- ۳-۲- بررسی مقایسه‌ای فلسفه تحلیلی و پدیدارشناسی هرمنوتیکی در نزد هایدگر و گادامر ۱۰۴-۱۰۴

- بخش سوم: بررسی زبان، سبک و فرم در ادبیات و فلسفه و بررسی مقایسه‌ای آنها.. ۱۰۵-۱۲۷
- ۱-۳-۱- زبان از منظر ادبیات و فلسفه ۱۰۶-۱۰۹
- ۳-۱-۱- زبان از منظر ادبیات ۱۰۹-۱۱۱
- ۳-۱-۲- زبان از منظر فلسفه تحلیلی ۱۰۹-۱۱۱
- ۳-۱-۳- زبان از منظر هرمنوتیک پدیدارشناختی هایدگر و گادامر.. ۱۰۹-۱۱۱
- ۳-۱-۴- نتیجه‌گیری ۱۰۹-۱۱۱
- ۳-۲- سبک و فرم از منظر ادبیات و فلسفه ۱۰۶-۱۰۹
- ۳-۲-۱- سبک و فرم در ادبیات ۱۰۹-۱۱۱
- ۳-۲-۲- سبک و فرم در فلسفه ۱۰۹-۱۱۱
- ۳-۲-۲-۱- درباب سبک و فرم در فلسفه در قیاس با ادبیات . ۹۷-۱۰۳
- ۳-۲-۲-۲- تاریخچه سبک و فرم در فلسفه ۹۷-۱۰۳
- ۳-۲-۲-۳- الگوهای تعامل فرم و سبک با محتوا در فلسفه .. ۹۷-۱۰۳
- ۳-۲-۲-۴- بررسی ژانرهای فلسفی ۹۷-۱۰۳
- ۳-۳- نتیجه‌گیری ۱۲۵-۱۲۶
- فهرست منابع و مآخذ ۱۲۷-۱۳۲
- چکیده انگلیسی ۱۳۳

چکیده

هدف از این تحقیق بررسی یکی از عناصر مشترک میان ادبیات و فلسفه یعنی سبک و فرم است تا از این طریق نشان داده شود محتوای یک متن فلسفی را نمی‌توان جدای از فرم و سبک ارائه آن دریافت. برای این کار با استفاده از روش کتابخانه‌ای و تحقیق اسنادی، نخست به پی گرفتن تعریفی از ذات و ماهیت فلسفه پرداخته شد و نشان داده شد که پرسش از چیستی فلسفه باید از تعریف آن فراتر رود و به ذات آن برسد و برای این کار وجوه اشتراک و امتیاز تعاریف گوناگون فلسفه را برشمردیم و با استفاده از نظریه شباهت خانوادگی ویژگی‌های گفتمان فلسفی را مشخصه‌هایی نظیر: منش فراگیر، تحلیل مفاهیم، فعالیت عقلانی و استفاده از زبان معین و از یک منظر توجه آن‌را به عمیق‌ترین مسائل پیش‌روی انسان دانستیم. سپس ادبیات را نیز با همین شیوه مورد بررسی قرار دادیم و منش فراگیر آن، تخیل، روایت و استفاده از زبان و گاهی پرداختن به مسائل مهم زندگی انسان را در آن تشخیص دادیم و از رهگذر مقایسه شباهت‌ها و تفاوت‌های این دو نوع گفتمان را برشمردیم.

در بخش دوم این تحقیق نخست شرحی از فلسفه تحلیلی به‌عنوان فلسفه تحلیل مفاهیم به‌دست داده‌ایم، سپس نگاهی به فلسفه پدیدارشناسی هرمنوتیکی از دید متفکرانی همچون هایدگر و گادامر انداخته‌ایم و طرح دازاین و حضور را به همراه منطق و مبحث علم مبتنی بر هرمنوتیک بررسی کردیم. در پایان این بخش مقایسه‌ای بین آموزه‌های بنیادین این دو رویکرد فلسفی صورت دادیم.

در بخش پایانی ابتدا زبان را به عنوان بستر رخ دادن فلسفه و ادبیات از منظر این

حوزه‌ها بررسی نمودیم. و سپس ضمن تعریف سبک و فرم در ادبیات، تاریخچه آن را در متون فلسفی نیز بررسی کردیم و سپس از الگوهای تعامل سبک و فرم در کالبدشناسی سبک فلسفی سخن گفتیم و ریخت‌شناسی بنیادین سه نوع مهم سبک فلسفی یعنی رساله، اعترافات و مکالمه را با ویژگی‌های هر یک بررسی کردیم. در پایان کوشیدیم دوری یا نزدیکی هر یک از ژانرهای بنیادین فلسفه را به این دو نحله فلسفی بررسی کنیم.

واژه‌های کلیدی: ادبیات، فلسفه، سبک، فرم، فلسفه تحلیلی، هرمنوتیک پدیدارشناختی

پیشگفتار

رشته ما [فلسفه] چنان هم آمیخته یکه‌ای از علم و هنر به نظر می‌آید
که شگفت‌آور است که بسیاری تازگی دستگیرشان شده، که باید به
فلسفه نیز همانند ادبیات بنگرند.

آرتور سی. دانتو^۱

ادبیات و فلسفه دو رشته کاملاً منفک از یکدیگر نیستند. فیلسوف معاصر آمریکایی آرتور سی. دانتو معتقد است نسبت میان این دو را دست‌کم می‌توان در سه محور بررسی کرد: (۱) فلسفه به مثابه ادبیات که به مبحث بلاغت در فلسفه می‌پردازد. (۲) فلسفه در ادبیات که به دنبال یافتن مصداق طرح نظرگاه‌های مختلف فلسفی در آثار ادبی است و (۳) فلسفه ادبیات که به ماهیت ادبیات، ادبیت و امثالهم می‌پردازد.^۲

نوشتار حاضر بر زمینه نخست، یعنی بلاغت فلسفه تمرکز دارد و از میان عناصر موجود در این زمینه سبک و فرم را مورد بررسی قرار می‌دهد. هدف از این نوشتار جست‌وجو در این وادی است که آیا سبک و فرم در یک متن فلسفی قادر است بر محتوای آن تأثیر بگذارد و اصولاً نسبت میان سبک و فرم (که غالباً در حیطه ادبیات مورد بررسی قرار می‌گیرد) با متون فلسفی کدام است. می‌دانیم که سبک و فرم از جمله اصطلاحات رایج در زمینه ادبیات و آثار ادبی است. البته این بدان معنا نیست که نمی‌توان از سبک و فرم در سایر نوشته‌های غیر ادبی سخن به میان آورد، چنان‌که حتی در مورد آثار هنرهای تجسمی

^۱ - Philosophy as/and/of Literature, p. 5.

^۲ - *ibid.*

و کاربردی نیز توسل به همین اصطلاحات بسیار رایج است. لذا طرح مسئله سبک و فرم در فلسفه هم چندان بی‌راه نیست، خاصه آنکه فلسفه نیز همچون ادبیات، رسانه‌ای به نام زبان را به خدمت می‌گیرد و غالباً متنی (text) را فراهم می‌آورد.

هدف کلی این پایان‌نامه، تحقیق و واکاوی نسبت بین محتوا و فرم در ادبیات و فلسفه و مقایسه این دو حوزه از این حیث است و از این رهگذر می‌خواهد اهداف زیر را پی بگیرد:

۱- برشمردن شباهت‌ها و تفاوت‌های گفتمان فلسفه و ادبیات از طریق تعریف و بررسی ذات و ماهیت این دو و مقایسه تطبیقی آنها.

۲- بررسی جایگاه سبک و فرم در فلسفه تحلیلی و نسبت آن با محتوا در این حوزه.

۳- بررسی جایگاه سبک و فرم در رویکرد هرمنوتیک پدیدارشناختی و نسبت آن با محتوا در این زمینه

بدیهی است که این موضوع باید در قالب کلی‌تری که همانا شباهت‌ها و تفاوت‌های ادبیات و فلسفه، یا به عبارت دقیق‌تر و مناسب‌تر نسبت گفتمان (discourse) فلسفی و گفتمان ادبی باشد، طرح و بررسی گردد. از این‌رو در بخش نخست این تحقیق کوشش خواهد شد به ذات و ماهیت فلسفه و ویژگی‌های گفتمان فلسفی اشاراتی کوتاه شود و در پرسش‌هایی از این دست که: «فلسفه چیست؟»، «فلسفه چه می‌خواهد بگوید؟» و «ویژگی‌های گفتمان فلسفی چیست؟» تأمل شود. در ادامه همین بخش مشابه همین پرسش‌ها را از ادبیات و گفتمان ادبی خواهیم پرسید. در پایان، براساس مطالب گفته شده به مقایسه ویژگی‌های این دو گفتمان و ربط و نسبت این دو حوزه خواهیم پرداخت.

از آنجا که بررسی همه وجوه شباهت و افتراق میان این دو حوزه نه در توان نگارنده است و نه در قالب پایان‌نامه‌ای این‌چنینی می‌گنجد لذا با توجه به عنوان تحقیق تنها دو عنصر «فرم» و «سبک» را (البته با معنایی کمابیش مترادف) در دو حوزه مذکور بررسی

خواهیم کرد و برای قدم گذاشتن در این راه خواهیم کوشید تعریفی از فرم و سبک ادبی به دست دهیم.

برای پرهیز از کلی‌گویی و دقیق‌تر کردن این بررسی، لازم است دامنه تحقیق خود را باز هم محدودتر کنیم و از گونه یا گونه‌های خاصی از فلسفه سخن برانیم. به این منظور مبدأ حرکت را فلسفه غرب قرار می‌دهیم (به توضیحی که در ادامه خواهیم گفت). و از میان نحله‌های گوناگون فلسفه غرب نیز توجه خود را به دو نحله معاصر منحصر می‌کنیم. در بخش دوم این تحقیق از یک سو اشاره مختصری به فلسفه تحلیلی و رویکردهای موجود در این نحو فلسفی خواهیم داشت سپس همین مسائل را در مورد پدیدارشناسی هرمنوتیک در نزد هایدگر و گادامر مطرح خواهیم نمود و دست آخر آموزه‌های بنیادین آنها را مقایسه خواهیم نمود. در بخش سوم و پایانی ضمن بحثی مختصری از سبک و فرم در ادبیات، به تاریخچه سبک و فرم در فلسفه اشاره خواهیم کرد و سپس ژانرهای بنیادین فلسفی را مطالعه خواهیم نمود. در پایان نیز رویکرد هر یک از این دو نحله فلسفی را نسبت به ژانرهای مذکور خواهیم شکافت.

اگر گفته شود چرا با ادبیات چنین نکنیم، چرا نحله‌های مختلف ادبی را به بررسی نگیریم و اصولاً چرا در این میانه باید به برداشتی نسبتاً عام و کلی از ادبیات و سبک و فرم ادبی بسنده کنیم، به ناچار باید اذعان داشت که مقتضای یک پایان‌نامه درسی در رشته‌ای مانند «فلسفه هنر» این است که به هر روی تقدم با فلسفه باشد، یا به عبارت بهتر از منظر و دریچه فلسفه به موضوع بنگرد. سهل است، چنین تحقیقاتی گریزی ندارد تا فلسفه غرب را مبدأ حرکت خود قرار دهد چرا که اصولاً زیباشناسی (Aesthetics) و فلسفه هنر (Philosophy of Art)، که نباید و نمی‌توان آن‌ها را با هم یکی دانست، بر تنه فلسفه غرب رویده است. این بدان معنا نیست که در فلسفه مشرق زمین و یا در پهنه فلسفه اسلامی

جایی برای طرح این مباحث پیدا نمی‌شود، بلکه به گواهی منابع و آثار موجود، کوشش‌های مدونی در این زمینه صورت نگرفته، تازه بسیاری از همین کوشش‌ها را یا غربیان انجام داده‌اند و یا مردمان غیرغربی با روش و متدولوژی ایشان تدوین کرده‌اند؛ و از همه مهمتر، آغازگر بودن چنین راهی دانش، توان و امکانات بسیاری می‌طلبد که نگارنده در خود چنین جسارتی را نمی‌بیند.

در باب پیشینه این پژوهش، نخست باید - به‌مانند بسیاری از مباحث فلسفی - در پی یونانیان رفت. چنانکه خواهیم دید بحث سبک و فرم در فلسفه را افلاطون برای نخستین بار در مکالمه فایدروس مطرح کرده است. اما این موضوع تا تا مدت‌ها با مسأله وضوح (clarity)، که فیلسوفان تحلیلی با دستاویز قرار دادن آن به طرد و انکار فیلسوفان قاره‌ای می‌پرداختند، خلط شده بود. برند بلنشارد در سخنرانی خود با عنوان «در باب سبک فلسفی» که در سال ۱۹۵۳ در دانشگاه منچستر ایراد کرد، دغدغه سبک فلسفی را تا حد پرداختن به مسائلی از قبیل عدم وضوح مذکور و همچنین لزوم استفاده از مثال‌های روشن در نوشتار فلسفی، تقلیل داده بود. دامنه این موضوعات آن‌قدر محدود و جزئی بود که نمی‌توانست جایگاه ژانری همچون مکالمه را در بیان فلسفی روشن سازد.

اخیراً فیلسوفانی مانند برل لانگ و مارک دی. جردن سبک فلسفی را به اصطلاحی برای پرسش‌های مربوط به نوشتار فلسفی یا ژانر فلسفی و یا اگر بخواهیم عام‌تر بگوییم: پوئیک فلسفه تبدیل کرده‌اند. برل لانگ دو کتاب: *سبک فلسفی: در باب نوشتن و خواندن فلسفه* و همچنین *کالبدشناسی سبک فلسفی: فلسفه ادبی و فلسفه ادبیات* در این خصوص منتشر کرده است.

بخش اول

تعریف فلسفه و ادبیات و بررسی مقایسه‌ای این دو

۱-۱- فلسفه چیست؟

۱-۱-۱- در باب پرسش «فلسفه چیست؟»

ظاهراً رسم است که در نخستین گام و در پرسش از چیستی یک امر، به معنای آن اشاره کنند؛ فی‌المثل در مورد فلسفه می‌گویند: فلسفه [φιλοσοφία] واژه‌ای یونانی است مرکب از فیلوس [φίλος] به معنای عاشق یا دوست و سوفیا [σοφία] به معنای خرد. در فرهنگ فلسفی آمده است: اولین کسی که این واژه را به کار برد، فیثاغورس بود. زمانی از او پرسیدند که: «آیا تو فرد دانایی هستی؟» وی پاسخ داد: «نه، اما دوستدار دانایی هستم.» بنابراین فلسفه از نخستین روز پیدایش به معنی دوستی ورزیدن به دانایی، تفکر و فرزاندگی بوده است.^۱

این روش اگرچه چندان بی‌راه نیست و مایهٔ ایضاح مطلب می‌شود اما به توضیحی که در ادامه خواهیم گفت چندان در اصل خود پرسش دقیق نمی‌شود. اجازه بدهید نخست به طریقی خلاف‌آمد عادت مذکور، که شاید به ماهیت فلسفه نزدیکتر هم باشد، روی بیاوریم. بگذارید بگوییم که پرسش از چیستی یک امر خود نیازمند ایضاح است. یعنی باید دید که وقتی از چیستی امری مانند فلسفه می‌پرسیم دقیقاً منظورمان چیست؟ چرا که پاسخی که می‌دهیم برحسب موقعیت متفاوت است.

^۱ - فرهنگ فلسفی، ص. ۲.

می‌دانیم که اصولاً پرسش در فلسفه و منطق انواع گوناگون دارد. انواع پرسش‌ها را می‌توان در سه پرسش اصلی به دست داد؛ «حکیم سبزواری در این‌باره گفته است: (أَسْئَلُ الْمَطَالِبِ ثَلَاثَةً عِلْمٌ مَطْلَبٌ مَا، مَطْلَبٌ هَلْ، مَطْلَبٌ لِمَ): اساس مطالب سه چیز است؛ سؤال از چیستی (ما). سؤال از هستی و حالت آن (هل)، سؤال از چرایی (لِمَ).»^۱

اما دوگونه (ما هو) یا (چیستی) مطرح است: یکی را (مای شارحه) و دیگری را (مای حقیقه) می‌گویند. «وقتی از چیستی شیء پیش از آن که در هستی‌اش تحقیق شود، می‌پرسند، آن را (مای شارحه) می‌گویند و منظور این است که مردم چه تصویری از این کلمه دارند. در مای شارحه تقریباً پرسش از شرح اسم است. ... پرسش از چیستی (مای حقیقه)، پرسش از ماهیت و ذات اشیاست. پس از این که ثابت شد چیزی هست، بی‌درنگ این پرسش مطرح می‌شود که آنچه هست، چیست. هر ممکنی از هستی و چیستی ترکیب یافته است و آنچه از اشیا شناختنی و تعریف شدنی است، ماهیت و چیستی آنهاست.»^۲ هایدگر در این‌خصوص می‌گوید: «... وقتی پرسش می‌شود که «فلان شیء چیست؟» پرسش چند پهلوست. ما می‌توانیم پرسش کنیم که «آن چیست؟» و جواب می‌شنویم که «آن شیء یک درخت است». در این پاسخ صرفاً نام چیزی را که به‌طور دقیق نمی‌شناسیم ذکر کرده‌ایم. با این همه ما می‌توانیم علاوه بر آن پرسش کنیم که «چیزی که درخت نام دارد چیست؟». با این پرسش، به پرسش یونانی «چیست» نزدیک می‌شویم. سقراط و افلاطون و ارسطو این نحوه پرسش کردن را بسط دادند. آنان فی‌المثل می‌پرسند: «زیبا چیست؟»، «شناسایی چیست؟»، «طبیعت چیست؟» و «حرکت چیست؟».^۳

^۱ - منطق صوری، ص ۷.

^۲ - همان، ص ۷-۸.

^۳ - فلسفه در قرن بیستم، صص. ۲۰۵-۲۰۶.

در مورد فلسفه نیز چنین است. داوری اردکانی معتقد است: «مثلاً ممکن است کسی در متنی که می‌خواند به لفظ «فلسفه» برخورد کند و معنی آن را نداند و پرسد که فلسفه چیست. در جواب این پرسش می‌توان شرحی در باب لفظ فلسفه داد یا نوع مسائلی را که در فلسفه مورد بحث قرار می‌گیرد ذکر کرد. این پرسش را اهل منطق و فلسفه پرسش از مای شارحه می‌گویند. ... اما فیلسوف که فلسفه را تعریف می‌کند به پرسش مای شارحه جواب نمی‌دهد و شرح لفظ و بیان مفهوم نمی‌کند، بلکه معنی و ماهیت را باز می‌گوید؛ ... [یعنی پاسخ او] جواب مای حقیقه است (با مای حقیقه پرسش از حقیقت و ماهیت اشیاء می‌شود). این اختلاف ناشی از اعتبار نویسنده و خواننده یا گوینده و شنونده است.»^۱

نکته بسیار مهمی که در مورد تلقی اول از چیستی (به معنای شرح و در جواب مای شارحه) هست این است که: «مطلب مای شارحه بر پرسش از وجود و عدم شیء مقدم است، یعنی قبل از آنکه وجود چیزی تصدیق شده باشد، می‌توان در باب آن پرسش کرد. فی‌المثل کسی که لفظ فلسفه را می‌شنود، بی‌آنکه به وجود و عدم آن کاری داشته باشد، بر سبیل کنجکاوی یا به مقتضای خاصی می‌خواهد بداند مفهوم این لفظ چیست»^۲ پس پرسش از مای شارحه به‌راستی به وجود یا عدم آن کاری ندارد.

در مورد تلقی دوم از چیستی (یعنی مای حقیقه) هم نکاتی وجود دارد که نباید از آنها غفلت کرد. هایدگر در نوشتار خود با عنوان «فلسفه چیست؟» در این باره نکته بسیار مهمی را ذکر می‌کند: «کیفیت پرسش و نحوه‌ای که ما اکنون می‌پرسیم نیز یونانی است. ... اکنون باید توجه خود را به این امر معطوف کنیم که در پرسش‌هایی که ذکر شد، ... در عین حال معنی «چه» به نحوی تفسیر شده است. این معنی «چه» را ماهیت تعبیر کرده‌اند، اما ماهیت

^۱ - فلسفه چیست؟ صص. ۵۹-۶۰.

^۲ - همان، ص. ۶۳.